

نویسنده هنس فورلیند (Hans Vorländer)
برگردان از آلمانی بفارسی دری اسد الله الم
09-11-30

ساختارها و معضلات دموکراسیهای مدرن

انتخابات منظم، آزاد، سری عمومی و مساوی از جمله نخستین و مهمترین ساز و کارهای زیرساختی و نهادینه شده ای دموکراسیهای مدرن به شمار میروند. تنها از طریق انتخابات هست که حکومت کنندگان در دموکراسیها کسب مشروعیت نموده، تصمیم اتخاذ می نمایند و آنرا در عمل پیاده می سازند. جایی که انتخابات وجود دارد، باید حق انتخاب کردن نیز وجود داشته باشد. در نتیجه باید حق رقابت کردن نامزدهای انتخاباتی و یا گروه های انتخاب کنندگان، مانند احزاب و مجامع انتخاب کنندگان تضمین شده باشد. در غیر آن انتخابات جنبه ای صوری و دلخوش کن داشته و با معیارهای دموکراتیک همخوانی ندارد. تا این حدود تعریفی را که جوزف شومپیتر (Joseph Schumpeter) از دموکراسی دایر بر این که: «اسلوبهای دموکراسی عبارت اند از ترتیبات نهادها برای رسیدن به تصمیم سیاسی به گونه ای که، هر مرجع ذیصلاح تصمیم گیری از طریق مبارزه ای رقابتی برای کسب آرای مردم بدست می آید، ارائه نموده است، تعریف حد اقل دموکراسی پنداشته می شود.»

اما از نظر تعریف، دموکراسی نمیتواند به دموکراسی انتخاب نمودن متوقف بماند. یک تعریف مطلوب از دموکراسی، حقوق و آزادیهای اساسی را درین راستا معتبر میدانند. به گونه ای که دموکراسی، نخست فضا را برای افکار عامه ای شهروندان چنان مهیا میسازد که در آن تبادل اطلاعات، افکار و پروسه ای ارتباط گیری آزاد و کنش متقابل میان جوانب رقیب ممکن باشد که به داد و ستد سیاسی بپردازند. دموکراسی بر مبنای دسترسی به مطبوعات و رسانه ها، شفافیت، گفتگو باهم، و دادوستد سیاسی باهمه شهروندان بنا یافته است. بنابر این امکان مشارکت شهروندان در همه سطوح نهادی نظام سیاسی یک شرط اساسی دموکراسی می باشد. همچنان حق عضویت شهروندی مانند شانسهای ورود به اداره ای دولتی و مقام وکالت، از حداقلهای دموکراسی میباشد. در این مورد ها از دموکراسی آنتی تا به امروز هیچ تغییر نیامده است.

با وجود این دموکراسیهای مدرن عمدتاً شکل نمایندگی (پارلمانی. مترجم) دارند که متکی بر هیئت نمایندگی موقت میباشد. توده ای مردم (دیموس) همیشه و با هم در یکجا جمع نمی شوند. مردم خواستهای شانرا قبل از همه از طریق انتخابات و در جاهایی که نهاد های دموکراسی مستقیم وجود دارد یعنی در رأی گیری ابراز میدارند. طبعاً مردم میتوانند به طرق دیگر نیز مانند تظاهرات خیابانی و از کانالهای «تشکل افکار» و «تشکل و تدوین خواستها» عامه، شنوندگانی بیابند. با وجود این توده ای مردم (دیموس) ندرتاً در قضایا ظاهر میشوند و در مسائل روزمره سیاسی هیچ عرض وجود نمی کنند و فقط در صورت لزوم در لحظات انقلابی به مثابه ای فاعل جمعی پا به میدان میگذارند. اما این مسائل نفس قضیه را که حاکمیت مردم اساس تعیین کننده و اصل مشروعیت نظام است، تغییر نمی دهد. یعنی سلطه ای سیاسی فقط هنگامی میتواند مشروع شناخته شود که مردم مالک حاکمیت باشند. اما از نگاه تاریخی دیده شده است که اصل حاکمیت مردم با قوانین اساسی و نظامهای نهادی مختلف تلفیق یافته میتواند. نظام های داری دموکراسی های همایشی آنچنانی که قانون اساسی فرانسه در سال 1793 آنرا برای یک کشور بزرگ و یک دست مدنظر قرار داد، و یا آن طوری که امروز در سطح دولتهای کوچک، کانتونی و ناحیه ای (در سوئیس و ایالات متحده امریکا) بدان عمل میشود، نشان میدهند که دموکراسی های مستقیم از طریق اشکال مختلف نظرخواهی از مردم یعنی از طریق مشارکت دموکراتیک مستقیم آنها مشروعیتش را مانند نهادهای دموکراسی نمایندگی (پارلمانی) از اصل حاکمیت مردم، کسب می نماید. از نگاه تاریخی رژیمهای تمامتگرا (توتالیتیر) و رژیمهای

دیکتاتوری نیز پیوسته از «حاکمیت مردم» دم زده اند. اما اختلاف تعیین کننده در ساز و کارهای نهادینه شده ای سلطه ای سیاسی دیده میشود. یک طرز برداشت تک محور (مونستی) و جوهرگرا (سوبستنیالیستی) از حاکمیت مردم، تمایل به نظام تمامتگرا (توتالیتر) و دیکتاتورانه می داشته باشد، برعکس یک طرز تلقی پلورالیستی (کثرت گرا) از واژه حاکمیت مردم، با خصلت فاعل جمعی (Subjekcharakter des Volkes) دانستن مردم مخالف بوده، مردم را بیشتر یک اجتماع متنوع، مشتمل از افراد و گروه ها با علایق و منافع و مواضع ارزشی بسیار متفاوت می شناسد. قبل از همه این انکشاف دموکراسی در دولتهای مبتنی بر قانون اساسی، به شیوه ای انگلیسی – امریکایی آن بود که این طرز برداشت حاکمیت مردم را بنیان گذاشت و سرانجام در قرن بیستم، این مفکوره در دموکراسیهای دولتهای قاره ای اروپا حکمفرما شد. دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی مفهوم حاکمیت مردم را به ترتیبی «شکست» که در آن قدرت دولتی میان قدرتهای مختلف، ناظر بر همدیگر و متلاقی با هم تقسیم گردید. و بدین ترتیب حاکمیت مردم به صلاحیتهای و دستورالعملهای هنجاری (نورماتیف) و نهادینه شده که در قانون اساسی تضمین گردیده، تحول یافت. مردم در اینجا از یک طرف به عنوان قدرت قانونگذار ظاهر میگردند و از طرف دیگر به عنوان قدرت در قانون اساسی که خودشان آن را تعیین کرده و به آن پیوند می یابند. این طرح به هیچ وجه مانع مشارکت مستقیم مردم در تصامیم سیاسی در انتخابات، در تصمیم گیری مستقیم توسط مردم¹، در رفراندوم ها و غیره نمیشود، اما اعمال حاکمیت مستقیم مردم را در تحت پوشش قانون اساسی به حاکمیت دموکراتیک یعنی حاکمیتی که از تضمین حقوق اساسی و پرنسپهای تقسیم قدرت و دولت قانونمدار ناشی میشود، قرار میدهد. حاکم دموکرات خود دست و پایش را می بندد. بنابر این کشوری با قانون اساسی دموکرات حاکم مشخصی را نمی شناسد، قانون اساسی میتواند که به شکل –سمبولیک- جانشین حاکم شود. در دموکراسی های مستقیم طوری که آشکار است حاکمیت مردم به شکل مستقیم جلوه میکند. در بسیاری موردها دموکراسی مستقیم با دموکراسی پارلمانی رابطه دارد که این رابطه در ذات خود همیشه بدون کشش ساختاری نمی باشد. دموکراسی همایشی استثنائاً میباشد. این دموکراسی فقط در سطح ناحیه و در بعضی از (نیمه) کانتونها در اتریش و هم چنان به حیث مجامع بزرگ در تالار پذیرایی شهرداری (townhall meeting) در بخشی از ایالات متحده آمریکا عملی میشود. اکثراً² مشارکت مستقیم شهروندان در چوکات پروسه های تعیین برنامه ناحیه ای و یا به شکل تصمیم گیری مستقیم و انتخاب مستقیم توسط شهروندان صورت میگیرد². در سطوح متوسط دموکراسی های که ساختار سازمان یافته فرالی دارند، -مثلاً در آلمان در سطح بعضی از ایالات- در تصمیم گیری مستقیم مردم و مشارکت مستقیم مردم در تصامیم سیاسی، در باره تعیین تقریبی مرز های قوانین پیشنهادی، نیز پروسه مشارکت مستقیم عملی میشود. اما در سطح مرکزی قدرت معمولاً³ و زنه نهادهای دموکراسی پارلمانی سنگینتر از وزنه مشارکت مستقیم مردم میباشد. کشور های مانند ایتالیا، فرانسه، ایرلند، دنمارک، استرالیا زیلاند جدید استثنائاً می باشند که در آنها هم چنان در سطح ملی-در مورد بعضی قوانین و یا تغییرات در قانون اساسی- از امکانات مرزبندی شده مشارکت مستقیم مردم استفاده میشود. الگوی دوست داشتنی برای بسیاری از مردم دموکراسی مستقیم اتریش است که در آن دموکراسی مستقیم نه تنها در سطح ناحیه و کانتونها رسمیت دارد، بلکه هم از جمله دموکراسی های ثابتی میباشد که اکثراً در سطح ملی نیز عملی میشود. در سطح کشور برای یک شهروند اتریشی دارای حق رأی

¹ در دموکراسی های مستقیم مردم بر طبق قانون حق دارند تا از طریق رأی دهی مستقیم پارلمان و یا دولت را مجبور کنند تا در مورد بعضی قوانین تجدید نظر کنند. پیروی پارلمان و یا دولت از این روند بستگی به تعداد رأی شهروندان دارند. این اصطلاح را به آلمانی Volksbegehren یا Volksinitiative میگویند که من آنرا به فارسی تصمیم گیری مستقیم توسط مردم ترجمه کرده ام.

مترجم

² در دموکراسی های مستقیم مردم میتواند تا بین چند بدیل سیاسی یکی را انتخاب کند. این اصطلاح را به آلمانی Bürgerentscheid یعنی انتخاب مستقیم مردم میگویند. مترجم

چندین نوع رفتارندم و ابتکار در قانون اساسی³ وجود دارد. در فراندماها اکثراً پرنسپ دو سوم اکثریت آراء در کانتونها و نیمه کانتونها وجود دارد. در سطح کانتونها در پهلوی ابتکارات قانونی در زمینه وضع مالیات نیز رفتارندم وجود دارد که مردم مستقیماً⁴ در مورد شکل مالیات (Finanzvorlagen) تصمیم میگیرند. اینکار باعث بار مالیاتی متفاوتی در کانتونها میشود و مسئولیت تصمیم گیری مستقیم شهروندان را در موضوعات عمومی مانند تدابیر زیر بناهای اقتصادی، در مدارس، برنامه اعمار و غیره به شدت افزایش میدهد. پس با در نظر داشت این وسایل پروسه دموکراسی استعداد آنها دارد تا شانس مشارکت مستقیم شهروندان را افزایش دهد، زمینه انٹیگرسیون (یکپارچگی) سیستم سیاسی را ارتقا دهد و به تصامیم مشروعیت ببخشد. اما از دموکراسی مستقیم نباید معجزه توقع داشت بخاطریکه از یک طرف قاعدتاً⁵ سهم گیری عملی در مشارکت سیاسی خیلی ضعیف میباشد و تصامیمی که اخذ میشوند به هیچ وجه همیشه⁶ پیش رونده⁷ نیستند، طوری که طرفداران دموکراسی مستقیم از آن سخن میرانند. از طرف دیگر اکثراً وضعیت به این منوال است که دموکراسی ها در این صورت به قول شمیت به عنوان «نیرو و ستون ثبات و به عنوان وسایل هم آهنگی دموکراتیک برای حمایت اقلیتها» عمل میکنند.

دموکراسی مستقیم در اینجا خود را در یک رابطه با کشمکش با دموکراسی پارلمانی می یابد، چون دموکراسی مستقیم پروسه های اراده سازی و تصمیم گیری پارلمانی را ضعیف نموده و آنها را به این نحوه آهسته و کند میسازد، و بدین لحاظ تغییر پذیری یا استعداد قوه وفاق در سیاست را پایین می آورد. دموکراسی مستقیم نیاز وفاق را بالا می برد. در جایی که سیستم قوی رقابت دموکراتیک حزبی وجود دارد، مثلاً⁸ در انگلستان، دموکراسی مستقیم میتواند تا پروسه های تصمیم گیری سیاسی را فلج کند، زیرا اپوزیسیون در پارلمان تمایل دارد تا برای اهداف سیاسی خویش روند تصمیم گیری مستقیم توسط مردم را وسیله قرار داده و بدان وسیله کار اپوزیسیون را از پارلمان به بیرون منتقل نماید و همزمان اکثریت را در پارلمان با عدم مشروعیت مواجه سازد. بدین خاطر دموکراسی مستقیم به عنوان جزء ساختاری ناسازگار inkompatibles Strukturelement در دموکراسی پارلمانی به ندرت دیده میشود، به استثنای دموکراسی های نو تاسیس در لیتوانی، هنگری و سلواکیا. سیستم های سیاسی پارلمانی یعنی در جایی که دولت متکی بر اعتماد پارلمان می باشد، منازعات سیاسی شانرا از طریق رقابت احزاب و نمایندگان در انتخابات تصفیه میکنند. به این ترتیب جای تعجب نیست که قبل از همه این دموکراسی ها غیر پارلمانی هستند که ابزارهای دموکراسی مستقیم را سرسختانه گسترش داده اند. حکومت نیازی به اعتماد رأی پارلمان ندارد. این تفاوت شفاف که دولت در اکثریت است یا پارلمان وجود ندارد. به قول گراف کیلمنزیگ (Graf Kielmansegg) «این ساختار آشکاری است که با آن قانونگزاری با مشارکت شهروندان بهتر پیوند میخورد».⁹ فقط در یک سیستم دموکراتیک با وفاق و یا در یک سیستم دموکراتیک رقابتی، در جایی که تمام قدرت های سیاسی مهم به طور یکسان در مقام های تصمیم گیر سیاسی حضور دارند و یا اکثر تصامیم مهم باید که به شکل وفاق از طریق قرار دادها اخذ شوند، دموکراسی مستقیم به عنوان نهاد مردم وسیله نهاد اصلاحی را میسازد. به همین مشابہت میتوانند دموکراسی های با وفاق عملاً¹⁰، طوری که آنها به طور مثال در بسیاری از حوزه های سیاست و یا به علت آمیزش فدرالی در جمهوری فدرالی آلمان تکامل کرده است، استدلال شوند: معاملات دموکراسی مستقیم میتوانند تا غالب بودن یک دولت حزبی قوی را در پروسه اراده سازی سیاسی و در همکاری متقابل اتحادیه ای بزرگ در معاملات تصمیم گیری سیاسی از بین ببرد. اما از نظر تاریخی دلایل خوبی برای سیستم دموکراسی پارلمانی در جمهوری فدرالی آلمان وجود دارند که از تصمیم گیری مستقیم توسط شهروندان تقریباً¹¹ منصرف شده و به جای آن سیستم پارلمانی را تقویت نماید. سنت

³(در بعضی از دموکراسی های مستقیم مردم میتواند تا ابتکار را بدست گرفته و با یک حد معین از آراء پارلمان و دولت را بر طبق قانون اساسی مجبور کنند تا بعضی از مواد قانون اساسی را تغییر بدهد. این اصطلاح را به آلمانی Verfassungsinitiative که لفظاً¹² ابتکار قانون اساسی معنی میدهد، میگوید. مترجم)

های دموکراتیک مستقیم را نمیتوان از یک فرهنگ دموکرات به فرهنگ دموکرات دیگر به سادگی منتقل نمود. پس انسان نباید ترسی را که بنام «درس وایمر» توسط تهودور هویز (Theodor Heuss) اولین رئیس جمهور جمهوری فدرالی آلمان فورموله شده است داشته باشد، که به اساس آن دموکراسی مستقیم «جایزه ای را برای عوام فریبان» به نمایش میگذارد تا تردیدی در مورد انتقال پروسه تصمیم گیری مستقیم توسط مردم در سطح مرکزی دولت در یک سر زمین بزرگ داشته باشند.

پس بنابر این نباید توده مردم تنها از طریق قانونگزاری مستقیم یا غیر مستقیم، و یا نمایندگی های پارلمانی در عرصه سیاسی حضور داشته باشند. جمهوریخواهی و لیبرالیسم قبلا" در سده های پیشین شهروندان را به عنوان جزء مهم و جدا ناپذیر یک جمع سیاسی دانسته که در آن روند تشکل خواستها (Willensbildungsprozess) و روند تشکل افکار (Meinungsbildungsprozess) اگر تعیین کننده نباشد حد اقل عمده میباشند. در عصر باستان این میدان شهر بود که محل تجمع و یا محل تلاقی شهروندان بودند که ایشان در آنجا در باره سیاست و دیگر موضوعات شان با هم صحبت، مشوره و تبادل افکار مینمودند، و این روند گاهی به یک شکل و گاهی به شکل دیگری، بعضا" کم و زمانی زیاد در تصامیم سیاسی اثر گذار می شدند. در اوایل قرون وسطی، در عصر رنسانس ایتالیا و در جمهوری های شهری آلمان و اروپا نیز این شهروندان بودند که در مجامع عمومی، در داخل و یا مقابل شهرداری یا در پلازا پابلیکو (Palazzo Publico) - در لیبرالیسم متنفسین در میز مخصوص در مهمانخانه ها- ابراز عقیده میکنند و بر شکل، روند و محتوای تصامیم سیاسی تاثیر میگذارند.

این مدلی که در آن شهروندان مستقیم حضور یافته و جرگه می نمایند با بر پایی دموکراسی معاصر و با قبول انتخابات عمومی به هیچوجه غیر قابل استفاده نشده است. همانند سابق آرای با وزنه ای تیوریکی وجود دارد که به تعقیب تر هانا هارند (Hannah Arendt) یک شرط عمده نهادی دموکراسی کارا را در جماعت سیاسی می بیند که بر اساس ساختارهای جامعه شهروندی بنا شده است. به قضاوت یورگن هابرماس (Jürgen Habermas) این جریان ارتباطات و تاثیرات تبلیغاتی اند که «از جامعه شهروندی و جماعت سیاسی نشئت گرفته و از طریق پروسه های دموکراتیک به قدرت معاشرتی تبدیل می شود». به این اساس دموکراسی متکی است به تاثیرات مشترک خواستهای غیر رسمی و خواستهای رسمی، به همکاری نمایندگان پارلمان و به پروسه های قابل اعتبار تفاهم در حوزه های اجتماعی غیر پارلمانی.

اما این مدل گفتمان جماعت سیاسی با تمام قوت اقناع هنجاری آن تکیه بر پیش شرط های دارد که بکرات توسط تیوری های رقیب آن و هم چنین توسط مشاهدات تجربی زیر سوال قرار میگیرد. از یک طرف تیوری های نخبه به اصطلاح تیوری اقتصادی دموکراسی استدلال میکند که در واقعیت مسئله خواست جماعتی که با مشارکت شهروند بر معیار معقولیت (راسیونالیسم) تعیین میشود، اصلا" مهم نیست. دموکراسی رابطه ای است بین نخبه و توده، انتخاب رهبر نخبه به نظر ماکس وبر (Max Weber) و شومپیتر در جریان مبارزات رقابتی بین یک گروه سیاسی با تائید اعضای همان گروه صورت میگیرد. احزاب در سمت میانجی مرکزی انبساط میکنند، آنها وسایل قدرتمند سازمان یافته در یک سیستم «دموکراسی رهبری شونده که در آن مردم مستقیم تصمیم گیر اند» (وبر) میباشند، کاندید های تراز اول آنها «فنتیل برای نیاز رهبریت را» میسازد (وبر). دموکراسی انتخاب شایسته رهبر است. فکری که بر اساس آن خواست مردم و هم چنین پروسه علنی خواست سازی در ذات خود یک معیار مشتق شده است و نه اصیل، از این نیز فراتر می رود. این «محصول است و نه قوه محرکه پروسه سیاسی» (شومپیتر). پروسه سیاسی به مانند بازار عمل میکند: پیشنهاد کنندگان که دارای توانمندی های سیاسی میباشند بر سر آرا منتخب گران باهم رقابت میکنند، انتخاب کننده به مانند صرفه جویهای خانوادگی رفتار میکند، او به اساس محاسبات عقلی خود همان شرکت سیاسی را انتخاب میکند که برای خودش مزیت و برتری داشته و برایش بهترین دستاورد را داشته باشد.

این تیوری های «واقعیت گرا» دموکراسی در حقیقت حالا دارای وضاحت تجربی بلندی برای تحلیل مشکلات و نقص های ساختاری دموکراسی های گذشته و موجوده می باشند. آنها استعداد آنها دارند تا تشریح کنند که چرا دموکراسی ها همیشه در خطر خواست های بیش از توان آن می افتند: رقیب ها که اکثرا" احزاب میباشند، در انتخابات برای گرفتن قدرت از طریق دموکراتیک برای افزایش آرا شان،

در وعده و وعید های بی مقدار و گزاف شان از همدیگر پیشی میگیرند. وقتی بر سر قدرت می آیند به ندرت میتوانند – شاید به بهای از دست دادن قدرت در انتخابات آینده-، انتظارات شهروندان صاحب رأی را برآورده کنند و یا وعده های شان را اصلاح کنند. بنابر این آدم میتواند به شکل دقیق فورمول بندی کنند که دموکراسی ها یک قسمت زیادی از مشکلات شان را خود شان بوجود می آورند. ارتباط مشروعیت دموکراتیک گاه گاهی مانع بازدهی دموکراتیک میشوند. این است بهای دموکراسی. چون دموکراسی همیشه در موقعیتی نیست که مشکلات موجوده را خواه مشکلات اقتصادی، اجتماعی و یا هم مشکل دیگری را بزودی و به شکل مؤثر حل کند، در دموکراسی ها مشکل رهبری اعلام میشود. این که دموکراسی بدون رهبری است و خصوصاً در حالات بحرانی استعداد کارآی را ندارد، این را نه فقط تیوری های واقعیت گرا نشان میدهند، بلکه هم تجارب تاریخی ثابت میکنند. اما این رهبری موقتی است که می بایست خود را در تحت تفتیش همیشگی عمومی و انتخاب و برکناری قرار دهند. اما دموکراسی مخالف با ادعای حاکمیت کریسماتیک و مستحکم فردی نیست که کوشش می نماید تا دموکراسی مستقیم مردمی را خزنده و گاهی هم کاملاً باز به یک سیستم اقتدار گرا و یا یک سالار (اتوکراتیک) تبدیل کنند. مثال های تاریخی از تمام سده ها تا به عصر حاضر این خطر را خطری نشان میدهد که دفع آن گاهی نهادی، از طریق تقسیم قدرت، یک قوه قضائیه قوی و مستقل و یک سیستم رسانه بی خبری مستقل تضمین شده میتواند.

سیستم رسانه های خبری خود یک عامل نهادی مهم برای کارآیی دموکراسی است. «آزادی پرها»، طوری که کانت آنرا فورموله کرد، آزادی کلمه و تصویر اجزاء اساسی شرایط دموکراسی مدرن در یک سرزمین وسیع و در یک فضای باز یعنی در جایکه تشکل فکر، اندیشه و خواست صورت میگیرد، را میسازد. چیزی که در سابق میدان بازار بود، امروز رسانه های خبری هستند. به این وسیله شرایط ارتباطات به شکل تعیین کننده ای تغیر کرده اند. ارتباط متقابل و رو در روی به یک ارتباط غیر حضوری، غایبی، مخفی و میانجی تبدیل شده است. در دموکراسی رسانه ها، رسانه های خبری آجدای عمومی را تعیین میکنند و یا سیاست رسانه ها را در خدمت خود میگیرد تا بر خوانندگان و شنوندگان تاثیر بگذارند. دموکراسی رسانه ها طوری که پیداست، لازمه تطبیقی اش را در دموکراسی بینندگان پیدا نموده است. به عنوان وسیله از دیداد جلب توجه، نمایش سیاست خود را به عنوان یک تأثر عرضه میکند.

اما از داستان نمایشی (درامه) این پیشرفت نباید که بدون تعمق پیروی شود. این غیر قابل جدال است که رسانه های عمومی بر افکار عامه نقش بارزی بازی کرده میتواند. همزمان رسانه های عمومی میتواند در جایی که رقابت در بین عرضه کنندگان موجود است و هیچ دخالتی بر سیستم رسانه ها از طرف دولت صورت نمیگیرد، بخش رقیب و انتقاد گر را بوجود بیاورد، که برای روند تشکل فکر و اندیشه و روند و خواست شهروندان دقیقاً همان نقطه نظرات شفاف و مستدل را ابراز میدارد، که برای همکاری و مشارکت غیر قابل انصراف است. رسانه ها به مانند تأثرهای زمان باستان در آتن عرصه معاشرت را بوجود می آورند، مسائل را در سیاست به نمایش می گذارند، دراماتیزه می کنند و بازتاب می دهند و در عین حال به این طریق شفاف و قابل دسترسی می سازند. مسابقه استدلال ها، موقف ها و شخصیت ها در برنامه های بحث و مباحثه تلویزیونی نه همیشه اما اکثراً شکل مبتذل و پیش پا افتاده ای را به خود میگیرد که رسانه ها آنرا ارائه میدهند، رهبری میکنند، تغیر میدهند و به سوی شکل اولیه سیاست مبارزاتی دموکراسی پولیس آنتی برگشت میدهند. زبان و تصویر دیگری از رسانه های جمعی به تنهای به هیچوجه توجیه کننده آن نیست تا آخرین مصرع ای سرود مرگ دموکراسی مدرن را خواند. این که دموکراسی یک سیستم سیاسی می باشد که همیشه در حال خطر است، شناخت جدیدی نیست.